

سمینار مسائل ملی - قومی - متن م. سحر

زبان فارسی یا «ملتِ فارس؟»

محمدجلالی چیمه (م.سحر)

این کتاب 8 فصل دارد. فصل اول به بررسی مفهوم ملت و ملیت می‌پردازد. فصل دوم به بررسی مفهوم قوم و قومی می‌پردازد. فصل سوم به بررسی مفهوم زبان و ملیت می‌پردازد. فصل چهارم به بررسی مفهوم ملت و ملیت در ایران می‌پردازد. فصل پنجم به بررسی مفهوم ملت و ملیت در هند می‌پردازد. فصل ششم به بررسی مفهوم ملت و ملیت در ترکی می‌پردازد. فصل هفتم به بررسی مفهوم ملت و ملیت در چین می‌پردازد. فصل هشتم به بررسی مفهوم ملت و ملیت در روسیه می‌پردازد.

همزبان‌ی

خویشی و پیوندی است

مرد با

نامحرمان چون بندی است

ای بسا

هندو و ترک همزبان

ای بسا

دو ترک چون بیگانگان

پس زبان

محرمی خود دیگر است

همدلی از

همزبان‌ی خوشتر است

جلال

الدین محمد مولوی بلخی رومی

چند سالی است که واژه و مفهوم «فارس» در بازار اهل سیاست و نظریه پردازان بخشی از طیف «چپ» دگماتیک (1) و نیز بسیاری از نژادپرستان

و قبیله گرایان ایرانی رونق یافته و در کوشش های «فکر» سازی و نظریه پردازی آنان از اهمیت ویژه ای برخوردار گشته و به نغمهء ناسازِ پرطنین وهیاهویی بدل شده است. تا آنجا که بسیاری از آنان بنیاد تئوری های ایران گریزو تفرقه افکن خود را بر تفسیرهای مجعول و مقلوبی از این مفهوم استوار می دارند که بنا بر انگیزه های سیاسی خاص و درجهت منافع و اغراض و امیالِ قدرت های خارجی و برخی دول همسایه طی سالیان دراز ، بیرون از مرزهای ایران تدارک دیده شده و در سرزمین ما پراکنده و ترویج می شود!

این تفسیر از واژه و مفهوم «فارس» می کوشد تا نخست زبان فراقومی ، فرانژادی و فراملی فارسی را به فارسی زبانان ایران امروزی منتسب و منحصر کند و نقش و اهمیت ، فرهنگی و هویت ساز و پیوند بخشِ این زبان را در تاریخ درازدامن کشور ما ، در میان اقوام و تیره های گوناگونِ ایرانی نادیده انگاشته و آن را هم عرض با دیگر زبان ها و گویش ها و خرده زبان های رایج در ایران فرا نماید. و بدین گونه فارسی گویان ایران را «ملت» یا «قوم» ویژه ای به نام «قوم فارس» یا «ملت فارس» بنامد، تا از این طریق بتواند به تئوری های دشمن ساخته و زنگار زده ای که ایران را کشوری «کثیرالملله» می خوانند و مدعی وجود «ستم ملی» از سوی «ملت ستمگر فارس» برضد «ملت های ستم دیده و متعدد ساکن ایران» هستند، اعتبار بخشد و آن ها را و در جهت تحقق اهداف آشکار و پنهان و صدساله برخی همسایگان طمعکار به کار اندازد و برای مطالبات هذیان آلودِ برخی خردباختگان، یا مزدبگیران سیاسی دستگاه نظری فراهم سازد و هم عنان با برنامه ها و امیالِ قدرتهای بدسگال جهانی و تحریکات بین المللی ، برای اقداماتِ تفرقه افکن و فتنه انگیز داخلی مشروعیت حقوقی و انسانی تدارک بیند!

از این رو توضیح و تشریحِ حقیقت این مفهوم و بسیاری از مفاهیمِ قلب شده و تحریف گشتهء دیگر، از نظرگاه تاریخی و فرهنگی ، بیش تر از همیشه به ضرورتی فوری بدل شده است . خاصه در این زمانهء غوغا و در این ایامِ سیاه ، که «حکومت ابلیسی فقهای شیعه» (2) ، ایرانیت و هویت و فرهنگ و میراثِ گذشته تاریخ درازدامنِ کشور ما را بی شرمانه در حلقهء هجومِ انواع گرگ ها «به امانِ خدا» رها کرده است.

امیدوارم که دانشوران و محققان اهل فن، چنان که شایسته است در این زمینه بکوشند ، باشد تا به مدد آگاهی ، خورشیدِ حقیقت از نگاه جوانان این مرز و بوم رخ نپوشد و در میان لای و لجنی که استبداد

دینی حاکم در فضای ذهنی و فرهنگی ایرانیان پراکنده است مدفون
نماند و دروغ و دغلی که با هزار تأسف به مذهب مختار و مسلط جامعه
ما مبدل شده است ، به برادری ها و همبستگی های هزاران ساله
اقوام ایرانی گزند نرساند!

این اصطلاح «فارسی» که به مَسامحه یا به عمد به جای «فارسی
زبان» به کار می رود، بسیار مورد توجه و عنایت خاص برخی نظریه
پردازان بوده و ستون فقرات نظریه ایست که می کوشد تا همه کسانی
را که به فارسی سخن می گویند، زیر پرچم «قوم» یا «ملت»
ویژه ای گرد آورد و آنان را «قوم فارس» یا «ملت فارس» بنامد تا
بر اساس آن بتواند گویندگان زبان ها و متکلمین به دیگر گویش
های رایج در سرزمین ایران را در برابر وی قرار دهد و وجود «ملت
های ستم دیده» را در این کشور به اثبات برساند! حال آنکه کلمه
«فارسی»، در تاریخ و در ادبیات فارسی 1100 ساله ایران ،
هرگز به معنای «فارسی زبانان» به کار نرفته است!

در طول قرن ها، سرزمین های ایران و هند و آسیای مرکزی و آسیای
صغیر— از مرز چین گرفته تا کرانه های شرقی اروپا — گاهواره
و میزبان و پناهگاه زبان فارسی بوده و طی دوران های متمادی و
مُستمر مردم بیشماری از اقوام و نژادهای گوناگون به زبان فارسی
یا دری متکلم بوده اند و رفتار و روحيات و فرهنگشان با این
زبان گره خورده و در این زبان تبلور یافته است .

همواره و در همه این سرزمین ها سخن گویان به زبان فارسی
را نه «فارسی» ، بلکه «فارسی زبان» یا «پارسی گو» نامیده اند!
(3)

کلمه «فارسی» در مفهوم سیاسی اش و همراه با بارتبلیغاتی خاصی
که بر آن تعبیه شده و رایج کرده اند ، پدیده ای است نو ظهور که
عمری کمتر از صد سال دارد و از دستگاه های تئوری سازی و دفاتر
ایدئولوژیک حزب کمونیست شوروی یا ازسوی تاریخ سازان و ملت
تراشان نژاد پرست ترکیه آتاتورکی و نیز پان عربیست های
بعثی یا ناصری به منظور ایجاد تفرقه در میان ملت ایران ایجاد
شده و طی چندین دهه گذشته بی وقفه بر ضد منافع ملی مردم
ایران به کار برده می شود !

این اصطلاح را خصوصاً در مقابل اصطلاح «ترک» قرار می دهند و
از «ترک» هم نه ترک زبان، بلکه «قوم ترک» و «ملت ترک» مراد

می‌کنند، حال آنکه واژه «ترک» در ایران به معنای ترک زبان و متکلم به زبان ترکی ست و نه ترک نژاد یا «ملیت» یا «ملت» ترک (4). بنا بر این، می‌باید به کاربرد دقیق این واژه توجه کرد و همواره در نظر داشت که کلمه «فارس» در طول تاریخ ایران، به دو مفهوم به کار رفته است، نخست در مفهوم تاریخی اش و آن اشاره به یکی از اقوام ایرانی ساکن جنوب ایران یعنی قوم «پارس» است که معرب آن می‌شود «فارس» و از این قوم، دو خاندان بزرگ، در ایران پیش از اسلام به شاهنشاهی رسیده‌اند، یکی هخامنشیان و دیگری ساسانیان. (5)

مفهوم مصطلح دوم، کاربرد جغرافیائی این واژه است و آن: منطقه وسیعی ست که قسمتی از جنوب و جنوب باختری کشور ایران را شامل است و تقریباً از یازده قرن پیش از میلاد مسیح محل سکناى رشیدترین طوایف آریایی به نام «پارس» بوده و به همین مناسبت به «پارس» یا «فارس» موسوم گردیده است (6) این واژه گاهی به سراسر خاک ایران نیز اطلاق می‌شده است. صورتی از این کلمه را که در زبان انگلیسی از اصل یونانی گرفته‌اند، به جای لغت ایران به کار می‌برند و البته کاربرد رسمی این واژه به جای کلمه «ایران» از سوی کشورهای بیگانه، به درخواست دولت ایران در زمان حکومت رضا شاه پهلوی از رواج افتاده است.

پس «فارس» یا «پارس»، نه نام یک «ملت» یا یک «قوم»، بلکه تنها نام یکی از استانهای جنوبی ایران است و نیز نام خلیجی است که سرزمینهای جنوبی ایران را به دریای عمان و اقیانوس هند پیوند می‌دهد. کلمه «فارس»، هیچگاه به گویندگان و متکلمین به زبان دری اطلاق نشده و هیچ سند تاریخی و ادبی معتبری در جهت اثبات چنین ادعایی نمی‌توان یافت!

پس فارس یا پارس، نه نام قومی یا زبانی ساکنین استان جنوبی ایران، بلکه تنها نام جغرافیائی این منطقه است.

هیچگاه تکلم به یک زبان، از متکلمان به آن زبان، «ملت» نساخته است (7). این یک قانون کلی است و نمونه روشن و مشهور آن زبان انگلیسی است که در 5 قاره جهان در کشورهای گوناگون متشکل از ملت‌ها و اقوام و نژادهای گوناگون به آن تکلم می‌شود اما هیچ کس این انگلیسی زبانان را «ملت انگلیس» خطاب نمی‌کند. هندیان (که طی چندین قرن زبان رسمی شان فارسی بود و اکنون انگلیسی زبان شده‌اند)، جزو ملت‌ها شدند و هنگامی هم که به فارسی سخن می‌گفتند

هندی بودند، و آفریقای جنوبی ها از ملت آفریقای جنوبی هستند و استرالیائی ها و کانادائی ها جزء ملت استرالیا یا کانادا به حساب می آیند!

پس اگر صرفاً تکلم به یک زبان برای ملت شدن ـ متکلمین کفایت می کرد نیمی از مردم ـ جهان امروز انگلیسی می بودند و بخش مهمی از مردم آفریقا و کانادا هم جزو ملت فرانسه محسوب می شدند!

در مورد زبان فارسی هم همین طور است . کافی نیست که شما به فارسی سخن بگوئید تا جزء به اصطلاح «ملت فارس» محسوب شوید کما اینکه همین امروزه لا اقل در سه کشور دیگر جهان به جز ایران ، زبان فارسی رایج است و انسان های بسیاری به این زبان تکلم می کنند ، اما کسی آنان را ملتِ فارس یا ملتِ ایران نمی نامد ! حدود 150 سال پیش هم زبان ـ فارسی از مرز چین گرفته تا سراسر شبه قاره هند و از خلیج فارس تا نواحی مختلف بالکان را زیر سیطره خود داشت و نه تنها مردم این مناطق به این زبان صحبت می کردند بلکه زبان فارسی، زبانِ فرهنگ و ادب و عرفان و شعرپادشاهان ـ گورکانی (ترک ـ مغول) هند و نیز سلاطین عثمانی روم (ترک) و بیزانس بود اما کسی آنها را ملت فارس نمی نامید و ایرانی هم نمی دانست!

شکل گیری ملتِ ایران بسیار مقدّم بر وجود زبان ها و لهجه هایی است که در ایران رایج شده یا ناپدید شده اند. زبان ها می توانند مثل گیاهان به مناطق و سرزمین های مجاور بسط یابند و وسیلهء تکلم ساکنان مناطق قرار گیرند، اما جان و روح و آمال و گذشته و آداب و معیشت و فرهنگِ ساکنان را نفی نمی کنند و بر آن خط بطلان نمی کشند.

در همین آذربایجان ـ ما زمانی به زبانِ پهلوی سخن می گفتند و هنوز هم در بعضی از مناطق این خطه آثار و اسناد آن باقی است. یعنی مردمِ ایرانی ی ایرانی زبان در این منطقه ساکن بودند و براین حقیقت دستکم رساله و دیوان ـ روحی انارجانی و دوبیتی های شیخ صفی الدین اردبیلی جد شاه اسماعیل صفوی ، این نخستین شاعر ترک زبان ایران شهادت می دهند!، اما بعد ها به دلایل تاریخی و سیاسی ، زبان ترکی رواج یافت . اما این زبان مردم ـ ایرانی آذربایجان را از ایرانیّتشان تهی نکرد و ای بسا که از ایرانیان ـ دیگر ولایاتِ سرزمین ما ایرانی تر و میهن پرست تر بوده و هستند . دلیل آن هم در جانبازی ها و تلاش های عاشقانه ایست که روشنفکران و مبارزان دلیر آذربایجان در دوران مشروطیت به ظهور رسانیدند . نقش ـ

فرهنگسازان و روشنفکران آذربایجان در همهء زمینه های تحولات اجتماعی ایران به سوی تجدد و آزادی ، نیازی به یادآوری ندارد. (8)

خلاصه آنکه زبان ها به دلایل مختلف سیاسی و جامعه شناختی می توانند بسط یا بند و گویندگان خود را در یک سرزمین یا سرزمین های مجاور توسعه دهند و تکثیر کنند. چنین پدیده ای هم اکنون در اطراف تهران، ورامین و کرج در جریان است و بسیاری از هم وطنان ما زبان خود را به نفع زبان ترکی از کف نهاده یا در مسیر ترک این زبانند.

زبان ها و گویش های دیگری همچون راجی ، تاتی ، فریزهندی یا ابیانه ای ، طالشی و... جای خود را به زبان فارسی یا ترکی می دهند و این پدیده در ارتباط مستقیم با رواج شهرنشینی و بسط شهرهای بزرگ و کوچ های پی در پی به سوی مراکز تجمع و نیز بسط تولید و سراسری شدن اقتصاد بازار و فراگیر شدن وسائط ارتباطات جمعی است که همه آنها پیامد و محصول دنیای مدرن و روابط حاکم بر آن است!

غرض آنکه بسط یا قبض، کاهش یا فراگیری یک زبان در یک جامعه نه تغییرات نژادی به بار می آورد و نه تغییرات قومی و ملی.

ترک زبانی به معنای انیرانی یا غیر ایرانی نیست ، همچنان که فارسی زبانی به خودی خود ، معنای ایرانیت ندارد . اما «ترک بودن» اگر در معنای appartenance یا وابستگی و انتساب به «ملت ترک» تلقی شود، غیر ایرانی ست.

آنها که فارسی زبانان را «فارس» می نامند و مراد آنها از این واژه وجود «قوم» یا «ملتی» به این نام است ، بی شک غرض سیاسی دارند یا نا آگاهانه به دام تئوری سازان بیگانه افتاده اند! در این تئوری غرض از اطلاق واژه «فارس» به مردم فارسی زبان جهان آن است که این کلمه را در برابر واژه «ترک» یا «عرب» یا «بلوچ» یا «کُرد» قرار دهند و متکلمین به زبان های ترکی و بلوچی و عربی یا کردی را در ایران تا حد «ملت»ی جداگانه ارتقاء دهند و مطالبه حق ویژه کنند . یعنی موقعیت و نقش زبان مشترک و سراسری و ملی و تاریخی و فرهنگی اقوام گوناگون ایران یعنی زبان فارسی را تا حد زبان یکی از «اقوام» یا به قول خودشان «ملت» های ساکن ایران کاهش می دهند و هم عرض دیگر زبان ها و

گوش‌های رایج در کشور ما قرار می‌دهند تا از متکلمین به این زبان به نام «حق قانونی و دموکراتیک» درخواستِ مطالباتِ ملی تا حد جدایی کنند! این است جوهر و هدف فکری که با تکیه بر تنوعاتِ زبانی مردم ایران مرتکبِ «تئوری ملت سازی» می‌شود!

پیداست که چنانچه بتوان با تکیه بر تنوع زبانی، تنوعاتِ ملی ساخت و گوینده‌ء هر زبان و دیالکتی را در ایران، ملتی جداگانه نامید، مقدمه‌ء اقدامات بعدی که همانا ایجاد «کشور» و «دولت» جداگانه ای است، فراهم شده است. کافی است که با سرمایه گذاری روی این تئوری با تبلیغ یا تلقین و تزریقاتِ ایدئولوژیک و با مشوب سازی ذهن‌ها، جمعی از ایرانیان را آگاهانه یا نا آگاهانه به دفاع از یک نظریه بی بنیادی کشانید و بدین وسیله از گروه‌هایی از مردم ایران تأییدیه گرفت. در چنین صورتی می‌توان به نام ایرانی «مظلوم» (غیر فارسی زبان) از ایرانی «ظالم» (فارسی زبان) به مراجع بین‌المللی نیز شکایت برد، نهاد‌های مربوط به سازمان ملل و حقوق بشر و دیگر مراجع رنگارنگ طرفدار حقوق «خلق»‌ها و «ملیت»‌ها و وهواداران بین‌المللی اقلیت‌های جنسی و نژادی و طرفداران حقوق انواع اصناف و گروه‌های شغلی و اجتماعی و طبقات زحمتکش جهان را به کمک فراخواند، حتی با مأموران سازمان‌های امنیتی قدرت‌های جهانی هم پیاله شد و با آنها جلسه کرد و امداد طلبید!

و این همان روندی است که بیش از 80 سال است نخست به کوشش پان ترکیست‌های میراث‌خوار امپراطوری عثمانی و سپس بکوشش زرّاد خانه‌های فکری و ایدئولوژیک تزارسم سرخ روسی و اکادمیسین‌های «احزاب برادر» کمونیستی تدارک دیده شده و به وسیله کاسه‌های داغ‌تر از آش ایرانی آن‌ها از قوم پرستانِ سوسیالیست نمای فرقه چی گرفته تا روشنفکر نمایان «چی» استالینیست و دگم‌گرا (از هر طیف و گرایشی که بوده باشند) در ایران رواج یافته است و متأسفانه هنوز هم ملتِ ما به آن گرفتار است!

پیداست که هنگامی که با انواعِ تمهیداتِ تئوریک و ایدئولوژیک بر مبنای تحریف تاریخ و قلبِ حقایق فرهنگی و زبانی ایرانیان، کسانی بتوانند در ساختن ملتِ ناموجودی به نام «ملت فارس» توفیق حاصل کنند و سپس این «ملت» را در جایگاه «ملت ظالم» بنشانند، در مراحل بعدی خواهند توانست ساکنانِ ولایات خود یعنی، ایلات و عشایر و اقوام و قبیله‌های گوناگون را به نام «ملت»‌ها در برابر او قرار داده و مطالباتِ خود را تا حد ایجاد دولت مستقل ارتقاء

دهند. زیرا هر جا وجود ملتی به اثبات برسد ، به ناگزیر بر اساس حقوق مسلم انسانی و ملی ، چنین «ملت» ی می باید از ایجاد دولت و کشور مستقل خود برخوردار باشد ، و چنین خواستی در انظار مردم جهان و مراجع بین المللی کاملاً موجه و مشروع می نماید! چرا که ملتی که دارای «دولتِ مستقل» نباشد ، ملتی است تحت انقیاد و استیلا که مورد تهاجم «دولت و ملتی غالب» قرار گرفته است و پیداست که یک چنین «ملت» ی بنا بر قوانین بین المللی و بر اساس حقوق بشر و حقوق بازشناخته ملّت ها در تعیین سرنوشت خویش ، خواستِ مشروع و عادلانه ای را از «ملت ظالم» و «کشور سلطه گر» خود مطالبه می کند!

و این است راز اینهمه پافشاری بر این تئوری های بیگانه پرداخته قلبی و بی پایهء ضد ایرانی که ده ها سال است از سوی دشمنان یا نا آگاهان یا مسحور شدگان ـ فکری و ایدئولوژیک در ایران تبلیغ و ترویج می شود!

و درست به همین دلیل است که دشمنان ایران همواره به دنبال «ملتی غالب» و سلطه گر به نام «ملت فارس» گشته و همچنان می گردند! زیرا وجود چنین ملتی - اگر پیدا شود - به خواست های جدایی طلبانه مشروعیت و حقانیت بین المللی می بخشد و این است راز سماجت برخی پان تورکیست ها و پان عربیست های ایرانی نما برای یافتن و جا انداختن مفهومی به نام «ملت فارس» یعنی ملتی که به شهادت سراسر تاریخ ایران و تاریخ زبان ـ فارسی هرگز در هیچ نقطهء این کرهء خاکی یافت نشده و نخواهد شد!

خلاصه این که : دشمنان ایران برای آن که پروسه و پروژهء ملت سازی و ملت تراشی خود را به سرانجامی برسانند به طرفِ اول معادله ، یعنی به وجود «ملت غالب» نیازمندند ، از این رو واژهء «فارس» را که نخست به معنای فارسی زبان به کار برده بودند ، به جای «قوم» فارس و سپس «ملت» فارس می نشانند و در برابر اقوام و «ملل» دیگر قرار می دهند تا این به اصطلاح «حق» خود را از وی مطالبه کنند. حال آن که درسراسرایران زمین هیچ قوم وملتیی به نام قوم و ملت فارس وجود خارجی ندارد. آنچه وجود دارد یک زبان ملی و مشترک سراسری بسیار عزیز است به نام زبان پارسی یا دری یا پارسی دری که به هیچ قوم یا ملت و نژاد و تبار و ایل و قبیلهء خاصی در این سرزمین تعلق ندارد و احدی در این سرزمین - حتی اگر این شخص ، جنابِ خواجه حافظ شیرازی باشد - حق ندارد آنرا تنها به خود یا قوم و تبار یا ایالت و ولایتِ خود منتسب و منحصربداند. این زبان

، زبان ملی ایرانیان است از هر طایفه و نژاد و تباری که برخاسته باشند. این زبان محمل یا (véhicule) یک فرهنگ بزرگ بشری است. زبان فرهنگ و روح و عاطفه چندین قرن ملت ها و اقوامی است که در سراسر شبه قاره هند و آسیای میانه تا مرز چین و ختن و آسیای صغیر تا نواحی شرقی اروپا زیسته اند و بدان روح پرورده، عشق باخته و عاطفه ورزیده و نیایش کرده، فرهنگ ساخته و جان و جهان و هستی خود را به آن بیان کرده، هویت خود را به آن بخشیده و از آن اخذ کرده اند، حتی اگر زبان مادری شان زبان دیگری می بوده است! (نخستین و قدیمی ترین شرح بر دیوان حافظ شیرازی، نوشته سودی ست که یک بوسنیاک از اهالی اروپای شرقی است. نخستین فرهنگ زبان فارسی یعنی فرهنگ اسدی طوسی در نخجوان از ولایات اران و آذربایجان تدوین شده و آخرین فرهنگ زبان فارسی یعنی «فرهنگ سخن» حاصل زحمات 40 ساله یک استاد آذری نسب اهل زنجان یعنی دکتر حسن انوری ست).

بنا بر این کسانی که به عمد و آگاهانه قصد دارند که زبان فارسی یعنی زبان شمس تبریزی و مولوی بلخی و بیدل دهلوی و فرخی سیستانی و سعدی شیرازی و نظامی گنجه ای و ظهیر فاریابی و سنایی غزنوی و منوچهری دامغانی و رودکی سمرقندی و سیف فرغانی و عطار نیشابوری و کمال خجندی و خاقانی شروانی و فردوسی طوسی و جمال الدین اصفهانی و صائب تبریزی و خواجوی کرمانی و حزین لاهیجی و کلیم کاشانی را هم عرض با زبان ها و گویش ها و دیالکت های دیگر رایج در سرزمین ایران قرار دهند، پیش و بیش از آن که دغدغه دموکراسی یا برابری داشته باشند از ایران و ایرانیت دل خوشی ندارند و روح خود را به عمد، یا غیر عمد یا در اثر جاذبه های ایدئولوژیک یا سیاسی خاص، به بیگانگان فروخته اند!

زبان مادری همه ایرانیان - از هر تبار و با هر گویش و زبانی که باشند - بسیار ارجمند است و می باید در یک ایران آزاد و دموکراتیک زمینه های رشد و شکوفائی فرهنگی و ادبی خود را بیابند و به سهم خود در غنای فرهنگ ایران بکوشند زیرا بخشی از میراث ملی این سرزمین اند. اما تاریخ ایران خواسته و حکم کرده است که زبان فارسی چتر و سرپناه همه ساکنان این سرزمین و رشته پیوند همه دل ها و همه جان ها در سراسر ایران باشد. در میان همه گویش ها و زبان های ایرانی و غیر ایرانی که در این سرزمین رایج بوده اند، این وظیفه یا موهبت، از سوی تاریخ به زبان فارسی دری محول یا ارزانی شده است!

می گویم از سوی تاریخ و نه از سوی یک قوم یا یک سلسله شاهی.

این زبان ، رشد و شکوفایی خود را در طول تاریخ 1100 ساله خویش مرهون زمينهء مساعدی است که در دربار شاهان ترک تبار ایران یافته بوده است و نیز دربار پادشاهان ترک تبار آسیای صغیر و نیز دربار پادشاهان ترک و گورکانی تبار شبه قاره هند. این زبان هرگز به ضرب شمشیر قوم یا ایل یا ملتی جهانروایی و عظمت و شکوه خود را به دست نیاورده است و احدی از اقوام و تیره های گوناگون به تنهایی مدعی یا میراث دار آن نیست. تاریخ ایران و هند و آسیای صغیر و آسیای میانه مقرر و مقدر داشته است که این زبان نقش منحصر به فردی بیابد و به رشته پیوند اقوام و تیره های گوناگون مبدل شود. تنها موهبت مشترکی که تاریخ نصیب همهء ما ایرانیان کرده است همین زبان فارسی است که در انحصار هیچ فرقه ای قرار نمی گیرد و رنگ و رنگ هیچ مذهب و هیچ ایدئولوژی بر آن نمی نشیند و موجبات تفرق ما را فراهم نمی کند. اکثریت مطلق بزرگان ادب و عرفان ما در فضای فرهنگی و عاطفی و اعتقادی مذهب تسنن به این زبان سخن گفته و نوشته اند. در میان آفرینندگان فکری ما منتسبین به تشیع نیز بوده اند ، همچون ناصرخسرو فاطمی یا فروسی (به قولی) علوی همچنان که دهری و لادری همچون خیام و تکفیر شدگانی همچون سهروردی و عین القضات و مهر ارتداد خوردگانی همچون رازی تا برسیم به دوران متأخر که در آن فرقه ها و نحله ها و گرایش های فکری و فلسفی گوناگون ، از طاهره قرة العین بابی گرفته تا تقی ارانی مارکسیست و کسروی تبریزی منتقد دینی و مصلح اجتماعی و بسیار کسان دیگر. این آفرینندگان فکر و فرهنگ و ادب و عرفان و فلسفه همهء گرایش ها و صبغه های اعتقادی و سیاسی و ادبی را حول یک ستون و زیر یک خیمهء واحد به نام زبان فارسی گرد آورده و به ما و معاصران ما ارزانی داشته اند. این ویژگی و این کیفیت ممتاز تنها در زبان فارسی ست که ما ایرانیان را به ایرانیتمان هشیار و آگاه می سازد. ما ایرانیان از هر دین و آئین و مرام و فرقه و نحلهء فکری یا سیاسی که بوده باشیم ، بخواهیم یا نخواهیم خود و همراهان خود و هم رایان خود را در این عنصر معظم باز میابیم . تنها این عنصر یگانه است که بی هیچ احساس غبن یا احساس غربتی ما را به یکدیگر پیوند می دهد. ازهر تبار و نژاد و زبان و گویشی که بوده باشیم!

وجود چنین کیفیت تاریخی و روانی در زبان فارسی ست که هر ایرانی را متقاعد می کند تا این زبان را نیمی از وجود و هویت خود پندارد. همین کیفیت است که به دانش آموز یا دانشجوی ایرانی اطمینان می بخشد که هیچ قوم و تبار بیگانه ای او را پشت نیمکت

های درس نشانده است تا آیندهء تابناک و موفقیت های علمی و ادبی یا فنی را با زور و جبر براو تحمیل یا به وی تزریق کند! این کیفیتِ منحصر به فردِ تاریخی است که با حضور در زبان فارسی، به دانشجوی آذری تبارِ ایرانی آرامش و خلوصی ارزانی می دارد تا به یمن آن خود را در کنار شمس و قطران و صائب و مولوی و خاقانی و نظامی و سهروردی و کسروی و ارانی و آخوندزاده و طالبوف و ساعدی و بهرنگی و شهریار ببیند و صادقانه مطمئن باشد که او به زبان ملی و زبان پدران خود دانش و ادب می آموزد تا در فردای زیباتری کشور خود را اداره کند و ملت خود را به سربلندی و سعادت رهنمون گردد.

همین کیفیتِ کیمیاگونه است که بلوچ و کرد و گیلک و عرب زبان و طالبی و راجی و ابیانه ای ایران را قوت قلب می دهد و این احساس درونی را ارزانی می دارد که گویش ها و زبان های مادری او یک ارزش و دارایی بر افزون و ارجمند اند، اما با زبانِ ملی او و با زبانِ مشترک فرهنگی و پیوند بخش او یعنی با زبانِ حافظ و خیام در تناقض یا خدای نکرده در دشمنی نیستند.

همین کیفیتِ کیمیاگونه است که به زبان فارسی یک بُعد شکوهمند نمادین می بخشد تا هر ایرانی- برخاسته از هر تبار و ایل و نژاد و گویندهء هر گویش و زبانی که باشد - آن را همچون «مأم - وطن»، جانپناه و روح پرور خود بداند و عواطفِ انسانی و گیرودار های وجودی و بشری خود را با او در میان نهد و از طریق او بروز دهد و در جستجوی آزادی و رستگاری و کمال انسانی باشد!

باری، در این زبانِ فارسی دری کیمیائی ست که هر ایرانی - بیرون از تنوعات و رنگارنگی های فکری و قومی و فرهنگی و تباری یا زبانی - می باید به تساوی و به نحو تمام و کمال از آن برخوردار باشد و در این سخن هیچ شائبهء ملی گرایی افراطی نیست چرا که موقعیت و نقشی که گذشتِ روزگاره این زبان محول کرده آنچنان صافی و روشن است که عبارات و عنوان ها و مارک های حاصل از نظریه پردازی ها و گفتمان سازی های دورانِ جدید به سختی قادر است تا آن را به زنگاری بیالاید یا بر آن غباری بنشانند!

زبان فارسی نجات بخش ماست چرا که نجات بخشان این سرزمین راز بقای ما را و راز سعادت انسان ایرانی را به کلمات و عبارات و نغمه ها و سرود های آن سپرده و برای ما به ودیعت نهاده اند. ما در این زبان است که انسان ایرانی خود را باز می یابیم و رشته های پیوند

و یگانگی خود را مستحکم می گردانیم.

در این زبان است که از مرز ملی فراتر می رویم و به زبان مولوی از جمادی و نامی و حیوانی می میریم و به آدمیت می رسیم و هومانسیم - شرقی را که پدران ما قرن ها پیش از جهش - فرهنگ اروپایی و دوران روشنگری مغربی به بشریت عرضه کرده بودند، باز می یابیم و بنی آدم را اعضای یک پیکر می بینیم و بر قوم گرایی و قبیله پرستی و نژادگرایی که بازماندهء دوران های غارنشینی و کودکی بشر بوده و منشاء و خاستگاه همه گونه فاشیسم ، چه از انواع مدرن و چه از نوع عقب مانده و عهد بوقی آن است خط بطلان می کشیم.

به یمن همین کیفیت - کیمیاوار است که می توانیم نخست «ملت ایران» باشیم ، بی آنکه تعلقات قومی و تباری و زبانی خود را به کناری نهیم و نیز در این «ملت» ایران بودن ، نظر به جهان انسان داشته باشیم و خود را برای نزدیکی و همدلی و هم سخنی با «ملت - بزرگ تری که همانا سرنشینان این کرهء خاکی - یعنی تنها سرپناه و تنها سفینهء انسان های معلق در فضای لایتناهی ست آماده کنیم. نخست «ملت ایران» باشیم تا به نام «ملل» و «اقوام» و «تیره ها» و «نژادها» باهم نجنگیم و هابیل وار برادر خود را نکشیم و همچون فرزندان یعقوب ، یوسف خود را به زر ناخالص نفروشیم. تا در این آزمون برای یافتن و عرضه داشتن و اعتبار بخشیدن به نقاط اشتراک خود و دیگر ابناء بشر و دیگر آحاد انسانی بکوشیم و دوستی و دوستداری و نیل به آدمیت را بیاموزیم و تجربه کنیم.

زبان فارسی برای ما ایرانیان دارای چنین کیفیت کیمیاگونه ای ست. باید به ارزش چنین گوهری پی بُرد و از آن در راه سعادت انسان های سرزمین خود سود جست. رشد فکر دموکراسی و آزادی خواهی با توسعه و درخشش و شکوه زبان ملی ما ایرانیان ، یعنی با زبان دری همسو و هم آواز است و در تناقض و تقابل نیست.

دریافتن - این نکته ، ما را تا ابد، از شرّ تزریقات - به زهرآلودهء ایدئولوژیک شبه چپ یا شبه فاشیستی مصون خواهد کرد.

با استالینیزم ، پان عربیسم - (صدامی یا ناصری) ، پان تورکیسم و دیگر پان ها برای همیشه قطع رابطه کنیم تا به پاس نجات خویش و فرزندان خویش از کژراهه ها به در آمده و در مسیر کمال بخش و مطمئنی گام برداریم .

و در یک کلمه ، کلید فروبستگی های برخاسته از تنوعات بومی و

قومی و فرهنگی ایران را در دموکراسی و آزادی بجوئیم! چرا که بازهم به زبان مولانا : چون که صد آمد ، نود هم پیش ماست. و صد همان دریایی ست که مولوی از آن سخن می گوید:

همان مقصدی که دست کم صد و پنجاه سال است که همهء ایرانیان را ، از هر تیره و تبار و از هر زبان و گویش و از هر نژاد و رنگ که بوده اند رهسپار خود کرده و به سوی خود دعوت کرده است : آزادی و دموکراسی :

من نسازم جز به دریایی وطن

آبگیری را نسازم من سکن

آب بیحد جویم و ایمن شوم

تا ابد در امن و در صحت روم !

و ایران آزاد و خوشبخت دریای ماست و آبگیرما می تواند تمثیل شاعرانه ای از شهرها و ولایات و اقوام و ایل و قبیله های ما باشد!

شاید ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی این معلم فداکار آذربایجانی ما هم هنگامی که آبگیر و جویبارقبیله و تبارخود را به قصد رسیدن به دریا ترک می گفت ، با این شعر مولوی آشنا و هم سخن شده و پیش از آغاز سفر بارها آن را با خود زمزمه کرده بود!

و به جاست و بسی زیباست که ما نیز با ساز دل و نوای ضمیر و وجدان خود زمزمه کنیم و همراه و متفق به سوی دریای آرمانی خود پوییم!

چنین

باد!

محمد

جلالی چیمه (م. سحر)

تحریر:

پاریس اکتبر 2005

یادداشت ها :

1 -

هرجا که این واژهء «چپ» در گیومه «» نهاده می شود ، مقصود چپ مستقل و وطنخواه ایران نیست بلکه مقصود آن دسته از جریانات سیاسی جناح چپ ایران است که به دلائل وابستگی مطلق نظری و فکری یا به دلائل دیگر، همواره در این دوران 80 سالهء تاریخ معاصر، دانسته یا نادانسته منافع «کشورهای برادر» را بر منافع کشور خود مقدم شمرده اند!

بخشی از این «چپ» دگماتیک ، پس از فروپاشی شوروی ، اندک اندک زمینه های فکری قوم گرایی و نژادپرستی عقب ماندهء قبیله ای رادخود تقویت کرده و با حفظ رسوبات ذهنی وایدئولوژیک ـ پیش ـ متأسفانه ـ به طور کامل به جرگهء قبیله گرایان و نژاد پرستان قومی ایران پیوسته است !

2 -

ابلیس فقیه است ، اگر اینان فُقه‌ها اند!

ناصر خسرو

3 -

پارسی گویم هین تازی بهر ل

هندوی آن تُرک باش از جان و دل

مولوی

و مولوی این بیت را در قونیه یعنی در آسیایِ صغیر یا روم ـ شرقی بر زبان آورده است !

و در جای دیگر می گوید:

پارسی گو ، گرچه تازی خوشتر است

عشق را خود صد زبان دیگر است

بوی آن دلبر چو پرّان می شود

این زبان ها جمله حیران می شود!

و حافظ این ابیات را درشیراز سروده:

ترکان ـ پارسی گوی بخشندگان ـ عُمرند

یارا تفقدی کن پیران پارسا را

شکّر شکن شوند همه طوطیان ـ هند

زین قند ـ پارسی که به بنگاله می رود !

و این بیت بسیار مشهور را فردوسی در طوس یعنی در یکی از ولایاتِ خراسان به زبان آورده است نه در استان ـ فارس :

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

و نیز در جای دیگر شاهنامه و باز هم در ولایتِ طوس ـ خراسان می گوید :

بفرمود تا پارسی ـ دری

نبشتند و کوتاه شد داوری !

وسعدی در کتاب گلستان خویش که آن را به پادشاهی ترک نژاد و ترک زبان هدیه کرده است در یکی از داستان های باب ششم این کتاب می نویسد :

«با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحث همی کردم که جوانی درآمد و گفت: در این میان کسی هست که زبان پارسی بداند؟»

مولوی در آن تمثیل مشهورخویش گفت :

فارسی و ترک و رومی و عرب

جمله با هم در نزاع و در غضب

فارسی گفتا کزین چون وارهیم

هم بیا کاین را به انگوری دهیم

الی آخر

در این ابیات مراد مولوی از فارسی ایرانی فارسی زبان است . وی این سخن فارسی را در قونیه از شهرهای آسیای صغیر یعنی ترکیهء امروزی بر زبان آورده است!

و باز :

من آنم که در پای غوکان نریزم

مر این قیمتی دُرّ لفظِ دری را!

لفظِ دری همان سخنِ فارسی ست و ناصر خسرو این سخن را در تبعیدگاهِ خود در درّهء یُمگان که ناحیهء دور افتاده ایست در آسیای مرکزی بر زبان آورده است و نه در شیراز!

ناصر خسرو همچنین در سفرنامهء خود می گوید:

«من در همهء سرزمین های «پارسی گویان» شهری نیکوتر و جامع تر و آبادان تر از اصفهان ندیدم.»

و نیز این بیت در شیراز بر زبان سعدی جاری شده است :

چو آب می رود این پارسی به قوّت طبع

نه مرکبِست که از وی سبَق بَرَد تازی

و نیز نظامی در سببِ نظمِ لیلی و مجنون که به سفارش پادشاهِ ترک تبار و ترک نژاد ، شروانشاه اخستان بن منوچهر می سراید از زبانِ وی می گوید:

شاهِ همه حرف هاست این حرف

شاید که سخن کنی در او صرف

در زینتِ پارسی ز تازی

این تازه عروس را طرازی

ترکی صفتی وفای ما نیست

ترکانه سخن سزای ما نیست

و نظامی این ابیات را در قرن ششم هجری در گنجه از ولایاتِ ارّان و آذربایجان یعنی شمالِ غربیِ ایران می سراید و نه در جنوبِ ایران یعنی در استانِ فارس!

4 - هنگامی که یک ایرانی به ایرانیِ دیگر می گوید: « فلان کس تُرک است» یا « با یک ترک عروسی کرده است»، هرگز به ملیت آن شخص نظری ندارد، چرا که ایرانی بودنِ او بر وی مسلم است، و مقصودِ او از این عبارت تنها اشاره به تُرک زبان بودنِ شخصِ موردِ بحث است، نه چیزِ دیگر!

سعدی در شکوه از یارِ ترک زبانِ خود می گوید:

نگفتمت که به ترکان نظر مدار ای دل؟

چو تَرَکِ تُرکِ نگفتی تحملت باید!

و مولوی خوش رنگی را که کنایه از زیباروییست خاص ترکان میداند:

پیش تُرک، آئینه را خوش رنگی است

پیش زنگی، آینه هم زنگی است!

و شاهد مثال های فراوان دیگری در وصف زیبا رویی ترکان می توان آورد که در اغلب موارد، مقصود از آن یار زیبا روی شاعر جمال پرست فارسی زبان ایرانی است.:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و می بینیم که ترک می تواند شیرازی هم باشد و لزومی ندارد که از تبریز یا زنجان یا باکو یا اسلامبول باشیم تا ترک نامیده شویم . و تنها توجه به این بیت بسیار مشهور حافظ کافی ست تا نشان دهد که در سراسر ایران کلمهء « تَرک » به معنای ترک زبانیست و نه ترک نژادی ، و آن ترکی که حافظ و سعدی و مولوی نظامی و دیگران در اشعار و غزلهای عاشقانه و عارفانه خود از اوسخن می گویند با ایرانیات منافات ندارد و هرگز در برابر ایرانی قرار نمی گیرد بلکه عین ایرانی و از هر ایرانی ایرانی تر است!

ابیات و اشارت به ترک و ترک زبانی به مفهومی که گفته شد در شعر فارسی فراوان است و ما به همین چند بیتی که از حافظ و سعدی و مولوی آوردیم بسنده می کنیم.

5 - رک. لغتنامه دهخدا ، ذیل واژهء پارس و پارسیان

6 -

برای واژهء پارس و فارس از شاعران بسیاری می تواند شاهد مثال آورد ، اما ما در اینجا تنها به سرشناس ترین نمایندگان این ناحیه یعنی سعدی و حافظ مراجعه و چند بیت از زبان آنان نمونه خواهیم آورد :

از سعدی :

سر می نهند پیش ـ خط عارفان فارس

بیتی مگر ز گفتهء سعدی نوشته ای

اقلیم پارس را غم از آشوب دهر نیست

تا بر سرش بود چو تویی سایهء خدا

و این «سایهء خدا» کس ـ دیگری جز یک پادشاه ترک زاده و ترک تبار و ترک نژاد از اتابکان ـ فارس

به نام ابوبکر سعد بن زنگی نیست! یعنی پادشاه ترک زبان و ترک نژادی که سعدی شیرازی ـ این بزرگترین نماینده فرهنگ و زبان فارسی ـ نام ـ «سعدی» را از او گرفته است!

و تنها این یک مثال کافی ست تا پیوند ریشه دار و بنیادین زبان فارسی و قدرت شاهان ـ ترک تبار ایران را به ما و معاصران ما

یادآوری کند!

وباز هم ازسعدی :

در پارس که تا بوده ست ، از ولوله آسوده ست

بیمست که برخیزد از >سُن ـ تو غوغایی !

اگر تو روی نپوشی بدین لطافت و >سُن

دگر نبینی در پارس پارسایی را

فتنه در پارس برنمی خیزد

مگر از چشم های فتّا نیست

و در بیت ـ زیر سعدی از تُرکِ یغما گرِ خراسانی سخن می گوید که
به قصد یغما به پارس آمده است.

و می بینیم که برخلاف ترکِ مشهورِ حافظ که شیرازی بود ، یغماگری
ست از خراسان. و معمولاً یغماگری ترکان در غزلیات فارسی از نوع
یغماگری های دل و دین است و مراد معشوقان ممشوق و زیبارخان
دلفریب و عاشق کش است.

آن کیست کاندل رفتنش صبر از دل ما می بَرَد

تُرک از خراسان آمده ست ، از پارس یغما می بَرَد !

و نیز :

پارس در سایه اقبال اتابک ایمن

لیکن از ناله مرغان چمن غوغا بود

(به گفته سعدی ، در سایه اتابک ، این پادشاه ترک و ترک زبان
روزگار سعدی ، پارس در امنیت و آرامش بود.)

تا تو منظور پدید آمدی ای فتنه پارس

هیچ دل نیست که دنبال نظر می نرود!
بلاى عشق تو نگذاشت پارسا در پارس
یکى منم که ندانم نماز چون بستم !
دعاى صالح و صادق رقیب جان تو باد
که اهل ـ پارس به صدق و صلاح ممتازند

اگر نه وعدهء مؤمن به آخرت بودی
زمین پارس بهشت است گفتمى و تو حور

و در بیتِ زیر، اثر طبع سعدى را مردم صاحبِ دل از منطقهء پارس به
تاتارستان و مرز چین به ارمغان می برند. سخنى که خود به تنهائی و
به جادوى روانى و زیبائى اش در بسیطِ زمین انتشار مى یابد و
جهانگیرى اش نیازمند به ضربت شمشیر هیچ یورشگر جهانسوز یا غازی
دین گستری نیست! درست همچون قند پارسی حافظ که طوطیان هند را در
بنگاله شکر شکن مى کرد:

آهوى طبع بنده چنین مشگ مى دهد
کز پارس مى برند به تاتارش ارمغان
بیهوده در بسیط زمین این سخن نرفت
مردم نمى برند که خود مى رود روان!
و اکنون چند مثال از حافظ :
آب و هوای فارس عجب سغله پرور است
کو همراهی که خیمه از این خاک برکنم ؟
و نیز:

عراق و فارس گرفتى به شعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و فتح تبریز است!

اگر از وجود صائب و بسیاری از بزرگان شعر در تبریز هم بگذریم ،
تنها وجود ارجمندِ شهریار، این غزلسرای بزرگ معاصر ایرانی که
نزدیک به پنجاه درصد از غزلهای حافظ را تضمین کرده و آنها را
مدل و سرمشق خود قرار داده کافی ست تا تبریز، این شهر فرهنگ و
مقاومت و آزادی ـ ایران زمین را فتح شده حافظ شیرازی بدانیم !

ونیز

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش

دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر!

پس از این مثال هایی که آوردیم بدنیست در همینجا ذکر شود که این
واژه «فارس» ضمناً غلط مصطلحی ست که مردم ایران آن را به جای
فارسی زبانان به کار می برند و یکی از زمینه های مساعد جهت بهره
وری های ایدئولوژیک و سوء استفاده مغرضین سیاسی ، (در ایران و
خارج از ایران)، وجود و رواج همین غلط مصطلح است که کار
تخلیط و سفسطه را بر آنان آسان تر کرده است!

از این رو می باید به این نکته بسیار توجه داشت و متکلمین به
زبان فارسی را همچون حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی «فارسی گو»
یا «فارسی زبان» نامید و نه «فارس» که نام منطقه ایست و هرگز به
گویندگان و متکلمین به زبان فارسی ـ دری اطلاق پذیر نتواند بود!

7 _

شهریار غزلسرای بزرگ معاصر ایران که خود از آذربایجان برخاسته
بود در این زمینه می گوید:

اختلاف لهجه ملیت نزاید بهر کس

ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان

گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی نئی

صبح را خواندند شام و آسمان را ریسمان

بی کس است ایران ، به حرف ناکسان از ره مرو

جان به قربان تو ای جانانه آذربایجان!

دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده بزرگ ایران که خود آذری بود و به زبان مادری خودش هم سخت علاقمند بود و در روزگاران نوجوانی ، با فرقه دموکرات آذربایجان همکاری کرده ئ به انتشار نشریه پرداخته بود ، در باره زبان فارسی و اهمیتش در ایجاد همبستگی و نقش ـ آن در وحدت ملی ما ایرانیان ، طی مصاحبه ای با رادیو بی بی سی می گوید:

« زبان فارسی ستون ـ فقرات یک ملت عظیم است .

من می خواهم بارش بیاورم .

هرچه که از بین برود ، این زبان باید بماند!»

(الفبا شماره 7 ص. 10 چاپ پاریس ، سال 1365)